



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

# چپ عرب و ناسیونالیسم: خطایی شوم

توماس اشمیدینگر

ترجمه‌ی: مریم فرهمند



(عکسی از تظاهرات هواداران حزب کمونیست عراق در بغداد به مناسبت روز جهانی کارگر ۲۰۱۳)

آبان ۱۴۰۰

**توضیح «نقد»:** هرچند ظرف تحولات اجتماعی/سیاسی، مرزهای «ملی» است و پی‌آمد این تحولات در نخستین گام بر زندگی مردمان ساکن در این مرزها اثر می‌گذارد، اما ریشه‌یابی و تبیین و نقد آن‌ها، بدون در نظر گرفتن عوامل موثر در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی ممکن نیست؛ بسا که این عوامل و مناسبات خود پدید آورنده‌ی همان ظرف‌هایی است که با مرزهای «ملی» تعریف و مشخص می‌شوند. برای ایران، آشنایی با تحولات منطقه و به‌ویژه خاورمیانه از اهمیت غیرقابل انکاری برخوردار است و برای رویکردی نقادانه و رهایی‌بخش، آشنایی با نقش‌گرایش‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی چپ، یا آن‌ها که بنا بر ادراک خود یا قاعده و قرارهای گفتمانی/سیاسی بین‌المللی «چپ» نامیده شده‌اند، جایگاه ویژه‌ای دارد. از همین رو خواهیم کوشید در مجموعه‌ای تازه، با ترجمه‌ی آثاری که به بررسی و واکاوی نقش‌گرایش‌های اجتماعی و نیروهای سیاسی «چپ» پرداخته‌اند، سهم کوچکی در این راستا ادا کنیم.

بدیهی است ترجمه‌ی این آثار نشانه‌ی موافقت مترجم یا «نقد» با آرای نویسندگان آن‌ها نیست و فقط در راستای آگاهی‌رسانی پیرامون دیدگاه‌ها و استدلال‌های گوناگون و گاه متناقض است.

نوشته‌ی پیش رو متن کوتاهی است که با زبانی ساده تصویری کلی از پای‌گیری، فعالیت‌ها و سرانجام برخی سازمان‌ها و حزب‌های سیاسی، عمدتاً احزاب «کمونیست» پیرو اتحاد جماهیر شوروی، در مصر، سودان، عراق و سوریه به‌دست دهد. زمان نگارش این نوشته سال ۲۰۰۳ است و داده‌های تاریخی ذکر شده در آن را باید با توجه به این تاریخ در نظر گرفت.

چپ عرب در دهه‌ی بیستم و سی‌ام سده‌ی بیستم به‌مثابه پاسخ به بحرانی پای گرفت که جوامع عربی از زمان دست‌اندازی استعمار اروپا برای تغییر شکل اقتصاد ملی به سرمایه‌داری پیرامونی، به آن دچار شده بودند. این چپ معرف بدیلی در برابر ناسیونالیسم عربی و بنیادگرایی اسلامی اخوان‌المسلمین بود.

هر سه گرایش، از حوزه‌های مشابهی در هر یک از این جوامع یارگیری کردند. پایه‌های اجتماعی چپ‌ها، ناسیونالیسم عربی و بنیادگرایی اسلامی نه متعلق به نخبگان سنتی خاور میانه\* و نه متشکل از قشرهای مردمی بود که در اقتصاد سنتی مشغول به کار بودند (کشاورزان، بادیه‌نشینان، پیشه‌وران). آن‌ها اغلب از میان کسانی بودند که کاملاً در حوزه‌های مدرن اقتصاد ادغام شده بودند، یعنی پرولتاریای شکل‌گرفته‌ی شهری در سده‌ی ۱۹ و ۲۰ و نخبگان تحصیل‌کرده‌ی جدید غربی شامل کارمندان و ارتشیان.

ورای این نقاط اشتراک، چپ خود را در کشورهای مختلف عربی بعضاً به طرق بسیار متفاوتی گسترش می‌داد. در ادامه تلاش خواهیم کرد با شرحی مختصر و ساده به‌وسیله‌ی نمونه‌هایی جداگانه، امکان نگرشی به تاریخ احزاب کمونیست را فراهم آوریم که در اروپا اساساً به آن کم توجه شده است. در پایان می‌بایست درباره‌ی سؤال نسبتِ رابطه‌ی چپ با ناسیونالیسم عربی تحقیق شود.

### مصر: عربی‌شدن کمونیسم

مصر تحت حکومت «محمد علی» در همان سده‌ی نوزدهم به درجه‌ی بالایی از صنعتی‌سازی دست یافت. با این حال، مدرن‌سازی اقتصادی هدایت‌شده‌ی دولتی نه به تشکیل سیستمی سرمایه‌داری، بلکه به صنعتی‌شدنی فتودالی تحت کنترل دولت راه برد. نخست تحت تأثیر اقتدار استعمار بریتانیا این [سیستم] به سرمایه‌داری پیرامونی‌ای توسعه یافت، که در درجه‌ی اول با نیازهای [استعمار بریتانیا] هم‌راستا بود.

صنعت مصر توانست به جمعیت رشدیابنده‌ی شهرهای بزرگ اتکا کند، که پرولتاریای مصری از درون آن پدید آمد. البته به‌طور قطع، آشکال بیان سیاسی بعدی این پرولتاریا تحت تأثیر تعیین‌کننده‌ی شمار بزرگتری از نیروهای کار اروپایی مشغول به کار در این صنایع قرار گرفت. به همراه این کارگران از طرفی ایده‌های سوسیالیستی، آنارشوییستی و کمونیستی به مصر آمد، از طرف دیگر «تقسیم کار اتنیک» در حال رشد در درون صنایع نقش بسیار مهمی در مناسبات جنبش کارگری با جنبش ملی ضداستعماری بازی کرد.

درحالی‌که طبقه‌ی کارگر محلی در بیش‌تر مواقع مجبور بود با کارهای ارزان و غیرتخصصی کوتاه‌مدت بسازد، کارگران ایتالیایی، یونانی و ارمنی کار مدیریت را برعهده داشتند و منصوب به سرکارگران مستقیم کارگران مصری بودند.

این تضاد طبقاتی که کشمکش میان کارگران محلی و سرمایه‌داران اروپایی بود، به اتحادی بین جنبش کارگری آغازین و جنبش ملی مصر راه برد.

جنبش قدیمی کارگری در مصر علی‌رغم اعتصابات و اعتراضات مستقل خود مانند اعتصاب کارگران ذغال‌کش «پورت‌سعید» (در سال ۱۸۸۲)، اعتصاب به رهبری کارگران سیگارپیچ یونانی (در سال ۱۸۹۹/۱۹۰۰)، اعتصاب کارگران سیگارپیچ قاهره (۱۹۰۳)، یا اعتصاب رانندگان و بازرسان قطارهای شهری (در ۱۹۰۸)، به لحاظ تشکیلاتی تا حدود زیادی به جنبش ملی محتاج بود. آن‌ها ابتدا بیان تشکیلاتی خود را در حزب ناسیونالیستی، و بعدها در حزب وفد [حزب الوفد - Wafd-Partei] یافتند.

نخست پس از جنگ جهانی اول، یوزف روزن تال [Joseph Rosenthal]، جواهرفروش یهودی فلسطینی، تلاش کرد سندیکا‌های مختلف را در اتحادی مستقل گرد آورد، که سرانجام در فوریه ۱۹۲۱ تحت عنوان کنفدراسیون عمومی کار [Confédération Générale du Travail] (CGT) در اسکندریه تأسیس شد. در اوت ۱۹۲۱ از میان صفوف ث.ژ.ت.، حزب سوسیالیست مصری به رهبری روزن تال که همکاری نزدیکی با سندیکا‌های عضو ث.ژ.ت. داشت، شکل گرفت و سرانجام به عضویت کمینترن پذیرفته شد.

همان زمان حزب نه تنها به حزب کمونیست تغییر نام داد، بلکه بنیان گذار آن یعنی روزن تال را هم ظاهراً بخاطر گرایشات آنارشیستی کنار گذاشت. حزب سوسیالیست و دیرتر حزب کمونیست، اکثراً متشکل از چپ‌های روشنفکر مصری، یونانی و یهودی بود که خود را با انقلاب اکتبر و شوروی هم‌هویت می‌دانستند. سرانجام روزن تال دوباره در اواسط دهه‌ی ۲۰ به عضویت پذیرفته شد.

حزب کمونیست مصر خصوصاً در اواسط دهه‌ی ۲۰ در جنبش‌های سندیکالیستی فعالیت داشت و بنا بر اظهار خود در مارس ۱۹۲۳ شامل ۱۵۰۰ عضو و هوادار بود؛ بنا بر گزارش کمینترن در سال ۱۹۲۴، حزب هم‌چنان ۷۰۰ عضو داشت. البته اعضای حزب بخاطر دستگیری‌ها به سرعت کاهش یافت و در دهه‌ی ۳۰ صرفاً توانست خود را در شکل گروه‌های کوچک رقیب و عمدتاً غیرفعال حفظ کند.

ظهور فاشیسم در اروپا و صادرات ایدئولوژی فاشیستی به مصر، که بیش‌تر از همه در جنبش مصرالفتات [Misr al-Fatat] (مصر جوان)، زیر نظر «احمد حسین» اثر گذاشت، مبارزه علیه فاشیسم و علیه یهودی‌ستیزی را به یکی از مهم‌ترین اجزاء چپی نو، که توسط نسل مصری‌های جوانی نمایندگی می‌شد که در «فدراسیون پارتیزان‌های صلح Federation of Peace Partisans» (اتحاد انصار السلام [Ittihad Ansar al-Salam])، — سازمانی دمکراتیک و ضد فاشیست — گرد آمده بودند، تبدیل کرد. این گروه در اوائل جنگ دوم جهانی از هم پاشید، اما سازمان‌های متعددی در پی آن به‌وجود آمدند.

در این جنبش، بین جوانان روشنفکر عضو انجمن‌های مهاجرین اروپایی و اقلیت‌های محلی با ایده‌های سوسیالیستی ارتباط برقرار شد. از این طریق برای حلقه‌های مارکسیستی کوچک میسر شد که بر انزوای خود غلبه کرده و بازسازی سازمان کمونیستی مستقلی را مدنظر قرار دهد. در این دوره، هم حمایت اکثریت مصریان یهودی، اما هم‌چنین اتحادیه‌ی مورد حمایت مسلمانان و مسیحیان ضدفاشیست علیه سامی‌ستیزی آلمانی (Lisca)، نقش بسیار مهمی در سمت‌گیری به‌سوی چپ‌شدن سیاست ایفا کرد.

به‌ویژه در سازمان جوانان، یهودیان جوان صهیونیست و مارکسیست نخست به هم نزدیک شدند، اما همین نزدیکی سپس به کشاکش بین جناح‌های صهیونیستی و مارکسیستی منجر شد.

بالاخره در سال ۱۹۳۹ فدراسیون دمکراتیکی پایه‌گذاری شد که نسل دوم کمونیست‌هایی سرشناس مانند مارسل اسرائیل، راوئول و هنری کوری‌ئل، هیلل شوارتس، ری‌موند آیون، به آن پیوستند. از این فدراسیون، گروهایی رقیب مانند رهایی خلق (تحریرالشعب Tahrir ash-Sha'b) به رهبری [مارسل] اسرائیل، ایسکرا به رهبری [هیلل] شوارتس و جنبش مصریان برای رهایی ملی (EMNL) با بنیان‌گذاری هنری کوری‌ئل پدید آمدند.

درحالی‌که در ابتدا به تقریب فقط روشنفکران، اکثریت اعضای سازمان‌های مذکور را تشکیل می‌دادند، EMNL قادر شد شمار کثیری از کارگران را جذب کند، به‌ویژه بعد از اتحاد با ایسکرا و تغییر نام به «جنبش دمکراتیک برای رهایی ملی، (DMNL)» در ژوئن ۱۹۴۷، موفق به مصری‌کردن آن سازمان شود.

این جنبش برای حق و حقوق کارگران مبارزه می‌کرد و در سندیکاها فعال بود، اما برنامه‌ای ضدامپریالیستی داشت و مبارزه علیه صهیونیسم را نیز دنبال می‌کرد.

در سال‌های بعد، حمایت از دولت مصر به مرور رو به کاستی گذاشت. دولت از یک‌سو موفق نمی‌شد حتی تا حدودی مشکلات اجتماعی را برطرف سازد، از طرف دیگر حضور دائمی ارتش بریتانیا بعد از پایان جنگ دوم جهانی به‌همان اندازه برای بسیاری از مصریان غیرقابل تحمل بود که شکست نظامی ارتش در سال ۱۹۴۸. در این وضعیت عکس‌العمل دولت سرکوبی بسیار شدید بود. هنری کوری‌ئل که نقش تعیین‌کننده‌ای در DMNL داشت، در اوت ۱۹۵۰ با این‌که دارای تابعیت مصری بود، به ایتالیا تبعید شد. روزنامه‌ی البشیر [al-Bashir] که به DMNL نزدیک بود، در دسامبر ۱۹۵۰ و یک‌سال بعد از آن روزنامه‌ی بعدی، المالیین [al-Malayin] ممنوع شد.

کمونیست‌های دیگری که تابعیت مصری نداشتند، به‌ویژه یهودیانی مانند هیلل شوارتس یا مارسل اسرائیل، یا اخراج شدند یا «داوطلبانه» کشور را ترک کردند. هم [اعضا و هواداران] سازمان DMNL، و هم حزب کمونیست مصر که در سال ۱۹۵۰ تشکیل شده‌بود و مورد حمایت حزب کمونیست فرانسه قرار داشت، زیر ضرب دستگیری‌ها قرار داشتند.

در این موقعیت، باقی‌ماندگان DMNL و بنیان‌گذار تبعیدی‌اش هنری کوری‌ئل، در ابتدا برخلاف دیگر گروه‌های کمونیست مصری، امید زیادی به گروه افسران جوانی داشتند که در ۲۳ جولای ۱۹۵۲ دست به کودتا علیه سلطنت زده بودند. هرچند برخی از افسران به اصطلاح مستقل مانند جمال عبدالناصر و انورسادات از گروه‌های مصرالفتات یا سازمان اخوان‌المسلمین برخاسته بودند، بخش‌هایی در چپ به تحول مترقیانه‌ی رژیم امیدوار بود.

با این وصف، تمایز میان رژیم جدید و چپ‌ها به سرعت خود را آشکار کرد و در نتیجه دو موضع غیرقابل سازش در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. در اوت ۱۹۵۲ زمانی که کارگران کارخانه‌ی ریسندگی و بافندگی میل در کفرالدوار [Kafir ad-Dawwar] وارد اعتصاب شدند، برای ژنرال «محمد نجیب» و مجلس قیادت الثوره [Majlis Qiyadat al-Thawra]، همانا شورای فرماندهی انقلاب، هورا کشیدند، زیرا بر این باور بودند که از جانب رهبران حکومت جدید حمایت می‌شوند. هنگامی که دولت به طرز خشونت‌آمیزی به اعتصاب پایان داد و دو نفر از رهبران اعتصاب را به جوخه‌ی اعدام سپرد، این امیدواری به یأس منتهی شد.

این‌گونه، اقدام علیه جنبش کارگری در مصر توسط رژیم ناصر آغاز شد. به دنبال آن موج سرکوبی علیه کمونیست‌ها به راه افتاد که با ممنوعیت تمامی احزاب، و دستگیری ۱۰۱ نفر از سیاسیون مخالف در ۱۷ ژانویه‌ی ۱۹۵۳، به پایان رسید. از این طریق کمونیسم هیچ‌گاه نتوانست در مصر تجدید حیات یابد. هم‌چنین ایجاد به اصطلاح فضای باز سیاسی تحت حکومت رئیس‌جمهور سادات، منحصر به جنبش سوسیال‌دمکرات «تجمع» [Tagammu] شد، جنبشی که هرگز نتوانست آن وزنه‌ی سیاسی‌ای را کسب کند که جنبش کارگری در دهه‌های چهل از آن برخوردار بود.

## سودان: وحدت ناقص

حزب کمونیست سودان (SCP) توسط دانشجویانی تبعیدی پایه‌گذاری شد که در مصر متعلق به جریان DMNL بودند. این حزب طی دهه‌ها پی‌گیرترین نماینده‌ی سیاست چپی سکولار برای سودانی دمکراتیک و لائیک باقی ماند، که می‌خواست توازنی میان حاکمیت مسلط منطقه‌ی شمال این کشور با جنوب فراموش‌شده‌اش را برقرار کند؛ [سودان] به‌عنوان کشوری بعضاً مسلمان و بعضاً عرب، که می‌توانست پلی بین جهان عرب و منطقه‌ی جنوبی صحرای افریقا باشد، طرحی بود برای برقراری توازنی سیاسی و اجتماعی و راه‌حلی مهم برای چندین دهه درگیری‌های جنگ داخلی در یکی از بزرگترین سرزمین‌های افریقا.

حزب کمونیست از همان ابتدای کار با جنبش زنان متحد شد و شایستگی‌هایی در جنبش سندیکایی و دهقانی احراز کرد. البته این حزب اغلب به مراکز شهری عربی‌شده‌ی سودان شمالی محدود ماند، به‌ویژه در کلان‌شهر صنایع راه‌آهن، عطبره [Atbara]، و ناحیه‌ای در اطراف پایتخت خارطوم [Khartoum] و اطراف اُم‌دُرمان [Omdurman] در آن طرف کناره‌ی رود نیل. با این که SCP هیچ‌گاه به‌نحوی آشکار با نظامیان ناسیونالیست متحد نبود و نقش تعیین‌کننده‌ای در سقوط رژیم ژنرال [ابراهیم] عبود [Abbud] ایفا کرد، در تلاش بود تا بعد از کودتای نظامی ژنرال جعفر نمیری [Gafaar Numeiri] (۱۹۶۹) با شرکت در دولت، در رشد سیاسی تأثیرگذار باشد.

البته اختلافات گرایش‌های درون‌حزبی در SCP، این امکان را برای نمیری ایجاد کرد که دست به تحریک مخالفین درون‌حزبی بر علیه کمیته‌ی مرکزی SCP بزند و کمونیست‌های وفادار به حزب را از دولت کنار بگذارد. اختلاف محوری بین رژیم و کمیته‌ی مرکزی، موجودیت حزب کمونیستی مستقل و هم‌چنین سندیکایی مستقل بود.

درحالی‌که نمیری و اتحادیه‌ی سوسیالیست‌های سودانی (SSU)، در تقایب ایجاد حزب و سندیکای دولتی واحدی بودند، کمونیست‌ها با این امر مخالف بودند و بر استقلال جنبش کارگری پافشاری می‌کردند. نمیری سرانجام از تلاش برای کودتای نظامیان هوادار کمونیست‌ها که احتمالاً بدون اطلاع کمیته‌ی مرکزی در ژوئیه ۱۹۷۱ صورت گرفته‌بود و توسط نظامیان مصری مستقر در سودان در هم شکسته شد، سوءاستفاده کرد تا رقبای کمونیست خود را حذف کند. نه تنها کودتاچیان، کمونیست‌ها و رهبران سندیکاها اعدام شدند، بلکه ساختمان حزب در سطح وسیعی فروپاشید.

SCP که، مجبور به باز-سازماندهی خود به‌طور مخفی شده بود، دوباره موفق به ایفای نقشی تعیین‌کننده در انقلاب علیه نمیری در سال ۱۹۸۵ شد. هم‌چنین SCP در مقاومتی مبارزاتی بر علیه حاکمیت رژیم نظامی اسلامی عمرالبشیر [Omar al-Bashir] از ۱۹۸۹، که در چارچوب «اتحاد دمکراتیک ملی (NDA)»، تمامی نیروهای دمکرات مخالف در کشور را متحد کرد، اعتبار و مشروعیت یافته است. سخنوری‌های ضدامپریالیستی آغازین حزب عمیقاً تغییر کرده است، زیرا حالا مقاومت بر علیه دولت خودی ارجحیت دارد.

**عراق: هم‌پیمانی مرگبار**

پیشینه‌ی حزب کمونیست عراق (IKP)، به محفل مارکسیستی کوچکی در ناصریه برمی‌گردد که در ۱۹۳۴ به‌طور رسمی در کنفرانسی در بغداد پایه‌گذاری شد. در ابتدا رشد این حزب بسیار به‌کندی صورت گرفت و اکثراً شامل دانشجویان و روشنفکران بود. زمانی که در آوریل ۱۹۴۱ دولت متمایل به آلمان «رشید علی» با کودتا به قدرت رسید، کمونیست‌های عراقی نسبت به آن همدلی نشان دادند، رویکردی که البته از موضع ضد بریتانیایی حزب ناشی می‌شد.

البته زمانی که درگیری‌های خشونت‌آمیز علیه یهودیان مصری ابعادی غیرقابل چشم‌پوشی یافتند، این حزب در حمایت اولیه‌ی خود از رژیم علی بازنگری کرد. هنگامی که در اواخر ماه مه، بریتانیا موفق شد عراق را دوباره تسخیر و علی را ساقط کند، این کشور تحت نفوذ بریتانیا تا سال ۱۹۵۸ مشروطه‌ی سلطنتی باقی ماند. در مقابل این رژیم، در فوریه‌ی ۱۹۵۷ جبهه‌ی مقاومت ملی، شامل IKP، حزب دمکراتیک ملی، حزب استقلال و حزب بعث خود را سازماندهی کرد. هنگامی که در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ گروهی از افسران وابسته به عبدالکریم قاسم با کودتا به سلطنت خاتمه دادند، کمونیست‌ها در دولت مشارکت کردند و از جناح چپ رژیم در برابر جناح هوادار پان‌عربیسم عبدالسلام عارف به دفاع برخاستند.

IKP موفق شد بعد از سرنگونی، به قوی‌ترین حزب کمونیست در میان تمامی کشورهای عربی گسترش یابد. فشار بیش از حد هجوم هواداران برای ورود به حزب در ژانویه‌ی ۱۹۵۹، سرانجام موجب شد که حزب حتی موقتاً مجبور به اعلام توقف در عضوگیری شود. حزب کمونیست با سازمان عظیم توده‌ای‌اش، خیابان‌ها را تسخیر کرد، اما همواره با مقابله‌ی شدیدی از جانب ناسیونالیسم عربی مواجه بود. براساس گزارش دبیرکل حزب تا سال ۱۹۶۱، ۲۸۶ نفر از اعضا و هواداران حزب توسط ارادل‌واو باش ناسیونالیست به قتل رسیدند. هزاران خانواده‌ای که به هواداری از چپ‌ها مورد سوءظن واقع شده بودند، مجبور به فرار از مناطق تمرکز بعثی‌ها و ناسیونالیست‌ها شدند.

در این شرایط که به جنگ داخلی شباهت داشت، قاسم جانب IKP را نگرفت، بلکه، با کاهش نفوذ کمونیست‌ها، به دنبال سازشی با ناسیونالیست‌ها بود. بجای تفویض جایگاهی قانونی به IKP، قاسم مسبب ایجاد حزب جدید KP شد. حزب کمونیست «اصلی» که در اوج نفوذ خود به نفع اتحادیه‌ای شامل «ناسیونالیست‌های پیشرفته» از دست‌یازی به قدرت صرف‌نظر کرده بود، هرچه بیش‌تر و بیش‌تر کنار زده شد.

در کودتای ۸ فوریه‌ی ۱۹۶۳ گروهی از افسران بعثی و افسران ناسیونالیستِ دیگر، قاسم را از مقامش عزل کردند. با وجود مقاومت خودجوش مردم در صف قاسم، او با امتناع از تسلیح مردم، جبهه‌ی مقاومت مردمی را بی‌دفاع، تسلیم مهاجمین ناسیونالیست کرد.

در پی آن، خونبارترین پی‌گرد چپ‌ها، که تابحال خاور میانه به خود دیده است، اتفاق افتاد. در اولین روزهای بعد از کودتا، اعضا و هواداران IKP یا در محل سکونت‌شان ردیابی شدند یا در میان خیابان ترور شدند. بسیاری از اعضای کمیته‌ی مرکزی دستگیر شدند و به قتل رسیدند. هنوز هم تعداد دقیق کشته‌شدگان نامعلوم است. شمار دستگیرشدگان آن قدر زیاد بود که استادیوم ورزشی منطقه مبدل به زندان شد و انسان‌های رانده‌شده [به استادیوم] بعد از محاکمه‌ای نمایشی، درجا تیرباران شدند.

با این وجود حزب بعث نتوانست خود را در نهایت به کرسی قدرت بنشانند و سرانجام توسط دیگر ناسیونالیست‌ها دوباره از مسند قدرت برکنار شد. با این که بعثی‌ها مسئولین اصلی رویدادهای بعد از کودتای فوریه‌ی ۱۹۶۳ بودند، IKP سیاست خود در برابر آن‌ها را در تابستان ۱۹۶۴ تغییر داد. این حزب تضعیف‌شده تحت تأثیر بهبود روابط مصر و عراق - شوروی، ایجاد آرامش در جنگ علیه کردها و دولتی [ملی]‌سازی در ژوئیه‌ی ۱۹۶۴، در مصوبه‌ی نشستِ پراگ خود که با عنوان «خط [ماه] اوت» صورت‌بندی شد، این وقایع و رویدادهای مصر و عراق را، به‌مثابه تجلی نظریه‌ی راه رشد غیرسرمایه‌داری ارزیابی کرد. سرانجام در این نشست توصیه شد که حزب بهتر است از «عناصر مترقی دوستدار ناصر» در دولت عراق حمایت کند.

خط جدید حزب که احتمالاً زیر فشارهای سیاست خارجی شوروی پیش‌گرفته شد، در میان پایه‌های حزب با مقاومت و مخالفت شدیدی مواجه شد. IKP به‌سرعت تغییر موضع داد و در آوریل ۱۹۶۵ برای مبارزه‌ی مسلحانه و سقوط دولت و ایجاد «ائتلاف دولت موقت ملی» پیش‌قدم شد. سرانجام معضل اجرای مبارزه‌ی مسلحانه به انشعاب در IKP منجر شد.

بعد از جنگ گرایش‌های مختلف ناسیونالیستی بر سر قدرت، سرانجام گروهی از ژنرال‌های بعثی در ۱۹۶۸ به قدرت رسیدند که حزب‌شان از آن‌زمان به بعد در عراق حاکم است. [این متن در سال ۲۰۰۳ نوشته شده و تا زمان تالیف آن هنوز حزب بعث در قدرت است - م] در مرحله‌ی تثبیت رژیم، بیش از هر چیز محاکمات نمایشی علنی وسیله‌ی سرکوب مخالفین بود. یک «دادگاه انقلاب» ویژه از دسامبر ۱۹۶۸ محاکمه‌ی «دشمنان خلق» را برعهده داشت و ۵۳ نفر ظاهراً به بهانه‌ی جرم‌وجنایت علیه دولت، اعدام شدند. تعدادی از متهمین مجبور شدند به «جرم و جنایت»‌شان در تلویزیون دولتی «اعتراف» کنند.

در جریان دادرسی دادگاه‌های انقلاب، موضع سامی‌ستیزیِ بعضی‌ها نیز آشکار شد. حتی پیش از این، در یکی از اولین محاکمه‌های نمایشی در ژانویه‌ی ۱۹۶۹ که از تلویزیون پخش می‌شد، ۱۴ نفر عراقی که از میان‌شان ۹ نفر یهود بودند، به اتهام «جاسوسی برای صهیونیسم»، به اعدام محکوم و در ملاء عام به دار آویخته شدند. قربانیان محاکمه‌های نمایشی بعدی، از نو یهودیان، نمایندگان اپوزیسیون، به‌ویژه اعضای IKP و همین‌طور ناسیونالیست‌های عربی بودند که از خط و مشی بعضی‌ها انحراف داشتند.

بعضی‌ها هم‌زمان در صدد هم‌پیمانی با شوروی بودند و خود را به‌عنوان نیروی ضدامپریالیست «حقیقی» قلمداد می‌کردند. به‌رغم این تعداد بی‌شمار کشته‌شدگان IKP، حزب به دلیل گرایش بعث به شوروی ناگزیر بود خود را به حزب بعث نزدیک کند.

با این حال در این زمان، حزب به‌لحاظ محتوا نیز به ناسیونالیسم پان‌عربی نزدیک شده بود. البته اولین تلاش‌های حزب بعث در ۱۹۶۹ برای سهیم کردن IKP در نظام، از طرف آن‌ها پذیرفته نشد، و مشارکت در دولت از طرف کمونیست‌ها به شرط تضمین آزادی‌های مدنی منوط شد. با وجود این حزب IKP، بخاطر سیاست حاکمان عراق، که از یک‌طرف با سرکوب و از طرف دیگر حداقل در کلام و شعار منطبق بر خواست‌های کمونیست‌ها عمل می‌کرد، هرچه بیش‌تر، نفوذ سازمان‌هایش و پشتیبانی توده‌ی مردم را از دست داد. به‌ویژه با ملی‌شدن صنعت نفت، حزب بعث یکی از خواست‌های قدیمی کمونیست‌ها را تأمین کرده بود.

حزب بعث، اجازه‌ی «جبهه‌ای ملی از نیروهای مترقی» را، همان‌گونه که IKP نیز طالب آن بود، فقط تحت رهبری خود پذیرفت. علت این که IKP با وجود این مایل به همکاری بود، در نظریه‌ی «راه رشد غیرسرمایه‌داری» که در دهه‌ی هفتاد در بین احزاب کمونیست «سه قاره» [Trikont] شایع بود و نیز در تز نقش «به‌لحاظ عینی پیشرفته»ی بورژوازی ملی ریشه داشت که بر تئوری امپریالیسم لنین استوار بود.

سرانجام تلاش برای ایجاد جبهه‌ی مذکور با بورژوازی ملی در ماه مه ۱۹۷۲، ورود وزیری کمونیست به دولت را در پی داشت و در ژوئیه‌ی ۱۹۷۳، منجر به تصمیم IKP برای مشارکت در جبهه‌ی میهن‌پرستان ناسیونالیست با حزب بعث و دیگر ناسیونالیست‌های عرب شد. اما مشکل مخالفت توده‌های حزب با دشمنان اصلی‌شان که مسبب کشتار تعداد زیادی از کارگزاران حزب کمونیست بودند، از این طریق از صحنه‌ی جهان پاک نشده بود.

هرچند مشارکت IKP در دولت مشروعیتی قانونی به حزب داد و امکان تبلیغ برای کمونیست‌های عراقی را به همراه آورد، اما این حزب در درازمدت اعتبار خود را از دست داد، به‌ویژه به این دلیل که آن‌ها حتی در زمان جنگ علیه اپوزیسیون کُرد در سال‌های ۱۹۷۴/۱۹۷۵ نیز از دولت حمایت کرده بودند. در پایان، مشارکت IKP در دولت منجر به قدرت‌یابی حزب بعث شد که بدون حضور مخالفینی قابل ذکر در بخش عربی عراق، توانست سازمان‌های عظیمی را برای خود بازسازی کند و عناصر پایه‌های توده‌ی IKP را به تاراج بَرَد.

اواخر دهه‌های هفتاد با بیش‌ترشدن اقتدار صدام حسین، سرکوب در حیطه‌ی سیاست داخلی باز هم شدت بیش‌تری گرفت. طی سال ۱۹۷۸ انشقاق بین IKP و حزب بعث که با شدت بیش‌تری جامعه‌ی عراق را کنترل می‌کرد هرچه آشکارتر شد. روزنامه‌ی کمونیستی طارق الصائب [Tariq as-Sa'ib] در ماه مارس مجموعه مقالاتی منتشر کرد که در آن آشکارا سیاست اقتصادی رژیم و سرکوب کردها مورد انتقاد قرار گرفته بود.

طارق عزیز، معاون وقت رئیس‌جمهور، کارگزار مسیحی حزب بعث در ماه مه در روزنامه‌ی حزبی الرشید [ar-Rashid]، در مقابل، IKP را متهم به وابستگی به مسکو کرد. درست سه ماه بعد اعلام شد که ۱۲ کمونیست بخاطر فعالیت در ارتش اعدام شده‌اند. براساس مفاد جبهه‌ی ملی فقط اعضای حزب بعث در نیروهای مسلح اجازه‌ی فعالیت سیاسی دارند. در ماه مه، بعضی‌ها به اعضای احزاب دیگر هشدار دادند که «مجازات اعدام انقلابی» شامل تمام کسانی خواهد شد که قصد نفوذ در نیروهای مسلح را داشته‌باشند. سرانجام در ماه ژوئیه مصوبه‌ای از سوی شورای فرماندهی انقلاب صادر شد که بر اساس آن هرگونه فعالیت سیاسی برای تمامی کارمندان سابق و فعال ارتشی که عضو حزب بعث نباشند — با تهدید به مجازات اعدام — را ممنوع اعلام کرد.

از آنجایی که در عراق خدمت سربازی اجباری معمول بود، ممنوعیت فعالیت سیاسی بجز برای حزب بعث، هم‌زمان شامل تمامی افراد مذکر عراقی شد. به دنبال آن دستگیری‌ها و اعدام کمونیست‌های بیش‌تری آغاز شد. بنا به اظهار IKP مجموعاً در دهه‌های هفتاد بین ۷۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر از اعضای این حزب به قتل رسیدند. با شروع جنگ علیه ایران در سپتامبر ۱۹۸۰، رژیم صدام به این اقدامات یک‌بار دیگر شدت بخشید. بزرگ‌ترین جنبش کارگری سازمان‌یافته‌ی جهان عرب — بجز سودان — که از مدت‌ها پیش سازمان‌های توده‌ای خود را از دست داده بود، تقریباً از هم پاشیده و به تبعید اجباری ملزم شد.

اقدامات پاکسازیِ صدام حسین در سال‌های بعد که حتی منتقدان درون‌حزبی هم از آن محفوظ نبودند، منجر به کنترل خودکامه‌ی مردم عراق شد.

### سوریه: انشعاب و وحدت

در سوریه نیز حزب کمونیست بعد از تصرف قدرت توسط حزب بعث، به دولت نزدیک شد. جناح سوریه‌ی بعثی‌ها از پایه‌ها و اعضای کاملاً متفاوتی در مقایسه با حزب عراقی برادر و متخاصم برخوردار بود. حزب اقلیت مذهبی، به‌ویژه علویون و مسیحیان، سیاست اتحاد ملی را به‌نحو به‌مراتب کمتر خونینی نسبت به عراق سازماندهی کرد.

البته بعثی‌های سوریه دارای پیش‌زمینه‌های بهتری از عراقی‌ها بودند. هرچند در سوریه حداقل یک چهارم جمعیت متعلق به اقلیت‌های مذهبی — مجموعاً شامل علوی‌ها، مسیحی‌ها و دروزی‌ها [الموحدون Drus] — است، اما شمار سوریه‌ای‌های غیرعرب نسبتاً محدود است. بجز سه روستای آرامی‌زبان و برخی مهاجرین پناهنده‌ی ارمنه از ترکیه، اقلیت‌ها، محدود به کردزبان‌هایی در دورترین قسمت شمال غربی این کشور هستند. موازنه‌ی قدرت «ملیون» در این‌جا شفاف‌تر از عراق بود، یعنی جایی که حدوداً یک سوم جمعیت به اقلیت‌های کرد، ترکمن و آسوری متعلق است. بنابراین یکسان‌سازی ملی با شعار ناسیونالیسم عربی می‌بایست در آن‌جا با مقاومت بسیار بزرگ‌تری مواجه شود.

برای حزب کمونیست سوریه [KP]، به‌ویژه پیش از کودتای درون‌حزبی حافظ اسد در سال ۱۹۷۰، حزب بعث به‌عنوان شریکی در دولت، که با حزب‌شان در شعارهای ضدامپریالیستی و عدم پذیرش سفت‌وسخت حق موجودیت اسرائیل اشتراک نظر داشت، جاذب بود. انشعاب در حزب سرانجام موجب شد که بخشی از آن در دولت باقی بماند که حداقل توسط وزیرانی نمایندگی می‌شد، درحالی‌که نمایندگان گرایش دیگر، به زندان‌های رژیم افتادند و اغلب سال‌هایی طولانی زیر شکنجه بودند.

اما این گرایش دیگر در حزب کمونیست سوریه یا به‌اصطلاح دفتر سیاسی به ریاست ریاض‌الترک [Riad at Turk] نیز اساساً عقاید ضد بعثی نداشت. با این‌حال، ابتدا پس از مرگ حافظ اسد در سال ۲۰۰۰، از تشنج در رابطه میان جناح مخالفین درون KP و جناح طرفداران دولت کاسته شد. این موضوع به آزادی رهبران بالای حزبی و هم‌چنین به انتشار نظرات مخالفین داخلی حزبی انجامید که اکنون دیگر در تلاش برای سیاستی سازگار با سیستم بودند.

### نقاط اشتراک و تفاوت‌ها

مقایسه‌ی رشد سیاسی چپ‌ها در کشورهای مختلف عرب نشان داد که در تمامی ائتلاف‌های کمونیست‌ها با ناسیونالیسم عربی – اعم از نظامیان ناسیونالیست، یا حزب بعث – چپ‌ها سرانجامی شوم داشتند؛ یا بخشی از چپ‌ها مانند سوریه در دولت هضم شدند، یا ساختار سازمانی‌شان مانند مصر یا سودان متلاشی شد، یا نابودی فیزیکی بخش وسیعی [از افراد] حزبی مانند عراق را به دنبال داشت. تمامی موارد ذکرشده، پایان جنبش مستقل کارگری را در پی داشتند.

صرفاً در سودان که حزب کمونیست به‌طور مخفی موفق به بازسازی ساختار حزبی شد، چپ توانست دست‌کم تا اندازه‌ای از این شوک بدرآید. سایر نمونه‌ها نشان می‌دهند که در جنگ سرد، وحدت مطلوب شوروی با ناسیونالیست‌های ظاهراً پیشرفته‌ی ضد امپریالیست، برای چپ، به فاجعه منتهی شد.

البته همگی این اتحادها را سرانجام نمی‌توان منحصرأ با اتکاء به سیاست خارجی شوروی توضیح داد. تئوری امپریالیسم لنین و طرح «سوسیالیسم در یک کشور» استالین، امکان اتحادی با ناسیونالیسم را پدید می‌آورد و کشاکش با اسرائیل، آن را بیش‌تر تسهیل می‌کرد. بسیاری از احزاب کمونیستی جهان عرب نیز، به‌ویژه KPی سوریه، دشمنان اصلی جهان عرب را در صهیونیسم و در امریکا می‌دیدند. بنابراین اتحاد با ناسیونالیست‌ها که با آن‌ها هم‌نظر بودند، دور از ذهن نبود.

زمانی که برخی از کمونیست‌های عرب پی به عواقب و نتایج [این ائتلاف‌ها] بردند، یا احزاب‌شان اساساً متلاشی شده بودند یا آن‌قدر در رژیم ناسیونالیستی حل شده بودند که دیگر در مقام نیروهای اپوزیسیون شایستگی لازم را نداشتند.

\* این نوشته برای نام‌گذاری منطقه مورد نظر خود از اصطلاح «خاور نزدیک» [Naher Osten] استفاده می‌کند که در فرهنگ سیاسی آلمانی شامل کشورهای غرب آسیا و شمال شرق آفریقا می‌شود. ما برای سهولت کار از اصطلاح آشناتر «خاورمیانه» استفاده کرده‌ایم. – م

**منبع:**

Thomas Schmidinger; „Ein fataler Fehler: Die arabische Linke und der Nationalismus“, *Jungle World*, Nummer 16 vom 09. April 2003.